

خاتم الاولیا از دیدگاه ابن عربی و سید محمد نوربخش^۱

جمشید جلالی شیجانی^۲

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، ایران

چکیده

موضوع ختم ولایت از مباحث مهم در عرفان اسلامی است که از دیرباز موضوع توجه برخی از عارفان مسلمان، از جمله حکیم ترمذی (سده ۳ق) بود که نخستین بار به شکلی منسجم در کتاب ختم الاولیاء خود به آن پرداخت. از دیدگاه ابن عربی، ولایت همان معرفت باطنی و شهودی به خداوند است و خاتم ولایت کسی است که در بالاترین مرتبه ولایت قرار گرفته باشد. عبارات ابن عربی در زمینه ختم ولایت مبهم، متضاد و متشکک است. او گاه خود، و گاه عیسی (ع) و مهدی (ع) را خاتم اولیا می‌داند. نوربخش نیز بر این باور است که اگر کسی در جمیع مراتب مقامات و احوال و کمالات متصرف باشد، انسان کامل، قطب الاقطاب، امام الاولیا و... است. او برای بیان انتقال ولایت از آدم و انبیاء به اقطاب صوفیه، اصطلاح «بروز» را به کار می‌برد. به اعتقاد وی، در فرایند بروز، جسم شخص او محملی برای پذیرش روح محمد(ص) به شکل حقیقت محمدیه ازلی، و ارواح عیسی (ع)، امام دوازدهم (ع) و مشایخ بزرگ تصوف شده است. این مقاله، دیدگاه ابن عربی را در این زمینه مورد تحلیل و مقایسه قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها

ابن عربی، بروز، ختم ولایت، سید محمد نوربخش، مهدویت.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۲۳

۲. پست الکترونیک: Jalalishey@gmail.com

مقدمه

در اصطلاح اهل معرفت، ولایت حقیقت کلیه‌ای است که شأنی از شئون ذاتیه حق، و منشأ ظهور و بروز و مبدأ تعینات، و متصف به صفات ذاتیه الهی، و علت ظهور و بروز حقایق خلقیه، بلکه مبدأ تعین اسماء الهیه در حضرت علمیه به‌شمار می‌آید. با توجه به آیات قرآنی «والله هو الولی الحمید»^۱ و «الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»^۲ ولایت صفتی از صفات الهی، و به این اعتبار مطلق است، اما به اعتبار استناد به انبیا و اولیا مقید به شمار می‌آید و در این معنی، ولی به کسی اطلاق می‌شود که فانی در حق، و باقی به ربّ مطلق باشد، و از مقام فناء به مقام بقاء رسیده و جهات بشری او مبدل به صفات الهی شده باشد. انبیا به اعتبار جنبه ولایت که مقام باطن نبوت است، به حضرت الهیه راه پیدا می‌کنند. مقام باطن ولایت خاتم انبیا(ع)، مقام جامعیت اسم اعظم، و مرتبه وحدت صرف و اتحاد با اسم اعظم است و حضرت خاتم به اعتبار باطن وجود، عین اسم اعظم است. ظهور اسم اعظم با جمیع مراتب و شئون خود که موجب ظهور تجلی حق به جمیع اسماء و صفات می‌گردد، از مشکات خاتم الاولیا است.^۳ تحقق انسان در عالم وجود، نه تنها ممکن، بلکه واجب، و متحقق به اسم اعظم است و همان طور که برای اسماء دیگر مظهري موجود است، باید اسم اعظم نیز مظهري داشته باشد و آن مظهر، انسان کامل است که مصداق آن، حقیقت محمدی یا کلمه و نور محمدی شمرده می‌شود. حقیقت محمدی با عالم، انسان و معرفت اهل عرفان ارتباط دارد و همه انبیا و اولیا ورثه او هستند. اما نزدیک ترین فرد به او علی(ع) است که اکمل مظاهر اولیا است، همان گونه که پیامبر خاتم(ص) اکمل مظاهر انبیا و رسل و اولیاست.^۴ اما از نظر مرتبه ولایتش که وجهی الهی، و در نتیجه دائم و باقی است، به صورت اولیا ظاهر می‌شود و این ظهور، تا قیام قیامت دوام و بقا دارد:

۱. شوری، ۲۸.

۲. بقره، ۲۵۶.

۳. آشتیانی، سید جلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص، تهران، ۱۳۷۰ش، صص ۸۶۵-۸۶۷ و ۸۹۱.

۴. ابن عربی، محی‌الدین محمد، الفتوحات المکیه، بیروت، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۹؛ عقیفی، ابوالعلاء، مقدمه بر فصوص الحکم، محی‌الدین بن عربی، به کوشش ابوالعلاء عقیفی، بیروت، ۱۴۲۳ق، ص ۶۴.

«پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است»^۱

منظور از خاتم اولیا آن نیست که پس از او ولی نباشد؛ بلکه مراد از خاتم اولیا، کسی است که به سبب حیطة ولایت و مقام اطلاق و احاطه، محیط بر جمیع ولایات و نبوات باشد و از این رو، نزدیکترین موجودات به حق را اصطلاحاً خاتم ولایت می‌نامند و این ولایت را، ولایت خاصه نیز می‌خوانند.^۲

مفهوم ختم ولایت و خاتم الاولیاء در میراث مکتوب صوفیه ظاهراً نخستین بار توسط حکیم ترمذی (۲۰۵-۲۹۵ق)^۳ مورد بررسی قرار گرفته است. پیش از او، هر چند که در آثار صوفیه از ولایت سخن به میان می‌آید، اما درباره خاتم اولیا، مطلبی یافت نمی‌شود. ترمذی در کتاب معروف خود *ختم الاولیاء* یا *سیرة الاولیاء*، صد و پنجاه و هفت پرسش عرفانی را مطرح می‌کند و پرسش سیزدهم آن است که چه کسی استحقاق خاتم اولیا بودن را دارد؟ هر چند که در فصول دیگر کتاب نیز به این موضوع و جوانب آن پرداخته شده است.^۴ اساس نظریه ترمذی در موضوع ولایت، بر مفهوم «حق الله» استوار است. از نظر وی اولیاء به دو گروه اولیا حق الله و اولیاء الله تقسیم می‌شوند.^۵ همان گونه که سلسله نبوت دارای خاتم انبیاء است، سلسله ولایت نیز خاتمی دارد. البته خاتم بودن به معنای آخرین نفر بودن نیست، زیرا این فضیلتی به شمار نمی‌آید. در واقع، خاتم انبیا کسی است که از نظر فضایل، والاترین فرد در سلسله انبیا، و دارای بیشترین عبودیت در پیشگاه ذات الهی باشد و از این

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد، *مثنوی معنوی*، به کوشش ر. ا. نیکلسون، تهران، ۱۳۸۵ش، دفتر دوم، بیت ۸۱۵.

۲. آشتیانی، سید جلال‌الدین، ص ۸۹۲.

۳. برای شرح احوال و آثار وی نک: ترمذی، محمدبن علی، *بئَر شَان ابی عبدالله محمد الحکیم الترمذی*، ضمیمه ختم الاولیاء، همو، به کوشش عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، ۱۹۶۵م، صص ۱۴-۳۲؛ خواجه عبدالله انصاری، *طبقات الصوفیه*، به کوشش محمد سرور مولائی، تهران، ۱۳۸۰ش، ص ۲۵۳؛ ابونعیم اصفهانی، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، بیروت، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۲۳۳؛ هجویری، علی بن عثمان، *کشف المحجوب*، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۸۴ش، صص ۲۱۵-۲۱۶؛ راتکه، برند رودلف و اوکین، جان، *مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، ۱۳۷۹ش، صص ۱۸-۲۵.

۴. ترمذی، محمدبن علی، *ختم الاولیاء*، به کوشش عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، ۱۹۶۵م، صص ۱۶۱-۱۶۳، ۳۳۷-۳۴۲، ۴۲۱-۴۲۲؛ نیز نک: خواجهی، محمد، *خاتم الاولیاء از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترمذی*، تهران،

۱۳۸۷ش، صص ۱۶-۶۴.

۵. ترمذی، محمدبن علی، صص ۱۱۷ و ۱۳۹-۱۴۱.

رو، بر دیگر پیغمبران حجت دارد و در روز محشر در صف مقدم ایشان است. به همین نسبت، خاتم اولیا آخرین فرد از اولیا، جامع همه کمالات و فضائل اولیای پیشین، و سید آنان است و نزدیکترین رتبه به خاتم انبیا را دارد. او حجت خدا بر دیگر اولیای الهی، و شفیع آنان در روز قیامت است.^۱ از صوفیانی که به تأثیر از ترمذی به موضوع ختم ولایت پرداخته‌اند، می‌توان به عمار بدلیسی (۵۹۰دق) اشاره کرد که در کتاب *بهجة الطائفة بالله العارفة* از کتاب ختم الاولیا بهره بسیار جسته است.^۲ ابن عربی نیز این مفهوم را با تأثیرپذیری از حکیم ترمذی در آثار خود، به‌ویژه *فتوحات مکیه و الجواب المستقیم عما سأل عنه الترمذی الحکیم* مطرح کرد و به آن بسط داد که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

۱. ابن عربی و تأثیر اندیشه‌های وی بر طریقه‌های تصوف

محمی الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۲۱ق) از شاخص‌ترین و تأثیرگذارترین عرفای جهان اسلام در تاریخ تصوف به‌شمار می‌آید. تأثیر اندیشه‌های ناب و بدیع او در عرفان نظری و عملی هنوز هم در میان عرفای متأخر دیده می‌شود. با ظهور ابن عربی «عصر زرین» حکمت عرفانی آغاز شد و پس از پیوند آن با حکمت اشراقی سهروردی، حکمت شیعی را ایجاد کرد که جهش بزرگی را در الهیات شیعی به وجود آورد.^۳ تأثیر ابن عربی بر کل جهان اسلام و به‌ویژه بر طریقه‌های مختلف تصوف از جمله سهروردیه، نقشبندیه، چشتیه، نعمت‌اللهیه، نوربخشیه، ذهبیه و... غیر قابل انکار است.^۴ در طریقه کبرویه، تأثیر تعالیم ابن عربی از طریق عزیزالدین نسفی (۵۹۶-۶۹۹ق) و ابوالمفاخر یحیی باخرزی صورت گرفت. اما مخالف شیخ علاءالدوله سمنانی (۶۵۹-۷۳۶ق) و مناقشه‌ای که وی درباره آراء ابن عربی با عبدالرزاق کاشانی داشت، شروع رسمی این پیوند را تا مدتی به تأخیر انداخت.^۵ پس از

۱. ترمذی، محمدبن علی، صص ۱۶۳ و ۳۴۴.

۲. اسماعیل یحیی، عثمان، مقدمه بر ختم الاولیا، محمدبن علی ترمذی، به کوشش عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، ۱۹۶۵م ص ۳۸.

۳. کربن، هانزی، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، ۱۳۷۷ش، ص ۴۱۵.

۴. جهانگیری، محسن، *محمی الدین عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی*، تهران، ۱۳۸۳ش، صص ۶۱۵-بیب.

۵. نک: علاءالدوله سمنانی، *مصنفات فارسی*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۹ش، ص ۳۳۷.

علاءالدوله سمنانی، تعالیم طریقه کبرویه به دست کسانی چون میر سید علی همدانی با آراء ابن عربی در آمیخت و پس از انشعاب آن طریقه به دو شاخه ذهبیه و نوربخشیه، مشایخ هر دو طریقه گرایش‌های آشکاری به تعالیم ابن عربی از خود نشان دادند.^۱

برخی محققان، تشابه میان بعضی از تعالیم ابن عربی و آموزه‌های شیعه را نشانه‌ای از تأثیرپذیری او از منابع شیعی زمان خود دانسته‌اند^۲ و برخی دیگر بر این باورند که پاره‌ای مباحث موجود در آثار وی چنان است که گویی به قلم یک عارف شیعی نگاشته شده است.^۳ در هر صورت تعالیم ابن عربی مورد توجه عارفان شیعه نیز بوده است و شارحانی مانند سید حیدر آملی، ابن تُرکه اصفهانی، ابن ابی‌جمهور احسائی و سید محمد نوربخش و... تعالیم او را به عرفان شیعی وارد کردند. از میان آثار ابن عربی، به‌ویژه کتاب *فصوص الحکم* او تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر تصوف ایران داشته است. *فتوحات مکیه* هم از جهت اشتغال بر بعضی مبادی شیعه مهم به‌شمار می‌آید و *رساله اسفار*، تأثیر و انعکاسی در حکمت و ادب صوفیه و حکما باقی گذاشته است. *ترجمان الاشواق* و شرح آن نیز از لحاظ تأویل عرفانی اشعار عاشقانه، راه‌گشای جالبی برای فهم و تفسیر اشعار صوفیه بوده است.^۴

اصول اعتقادات و تعالیم ابن عربی بر محور این مفاهیم استوار است: وحدت وجود، مسأله ولایت، مفهوم انسان کامل، فیض اقدس و فیض مقدس، مراتب وجود، وحدت جوهری ادیان، آفرینش و جهان‌شناسی، وصال و زبان رمزی (تأویل). این تعالیم از طریق شاگرد ابن عربی، صدر الدین قونوی و دیگر شارحان آثار ابن عربی انتشار گسترده‌ای یافت.^۵

۱. زرین کوب، عبدالحسین، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران، ۱۳۶۹ش، ص ۱۸۲.

۲. شبیبی، کامل مصطفی، *الصلة بين التشيع والتصوف*، مصر، بی تا، صص ۳۷۶-۳۷۷.

۳. کربن، هانری، مقدمه بر *جامع الاسرار و منبع الانوار*، سید حیدر آملی، به کوشش هانری کربن و اسماعیل عثمان یحیی، تهران، ۱۳۶۸ش، ص ۲۶؛ زرین کوب، عبدالحسین، صص ۱۱۹-۱۲۰.

۴. زرین کوب، عبدالحسین، ص ۱۲۰؛ شبیبی، کامل مصطفی، همانجا.

۵. برای مطالعه بیشتر نک: نیکلسن، ر. ا.، *یادداشت‌هایی در باب فصوص الحکم ابن عربی*، مقدمه و ترجمه اوانس اوانسیان، تهران، ۱۳۶۳ش، صص ۳۷-۶۸؛ نصر، سید حسین، *سه حکیم مسلمان*، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۸۵ش، صص ۱۰۶-۱۲۸؛

۲. ولایت و خاتم الاولیاء از نظر ابن عربی

ابن عربی و پیروان وی به دو نوع ولایت قائل اند: ولایت عامه که همه مؤمنان از آن برخوردارند، زیرا همه آنان به برکت ایمانشان به حق تعالی نزدیک‌اند؛ و ولایت خاصه که مخصوص اصلاان و ارباب سیر و سلوک، و به معنای فنای عبد در حق و قیام عبد با حق است. یعنی عبد در این مقام از خود رها می‌شود، در حق فانی می‌گردد و با بقای او باقی می‌ماند. البته نیل به این مقام با توکی حق تحقق می‌یابد و ولی که به این مقام نایل می‌آید، در وقت حصول فنا از معارف الهی آگاه می‌گردد و در وقت بقای بعد از فنا از آن حقایق و معارف خبر می‌دهد. بنابراین، مقام ولایت به مقام نبوت و رسالت احاطه دارد. به بیان دیگر، هر کس که به صفت نبوت و رسالت متصف است، به ولایت نیز متصف می‌شود، یعنی که ولایت، عام و شامل و محیط است. پس هر نبی و رسولی ولی است، اما هر ولی، نبی و رسول نیست و به این ترتیب، مقام ولایت نبی و رسول، از مقام نبوت و رسالت او افضل است.^۱

خاتم اولیا کسی است که در بالاترین مرتبه ولایت قرار داشته باشد و در واقع ولایت همان معرفت باطنی یا شهودی خداوند است. در نتیجه، خاتم اولیا کسی است که کامل‌ترین و بیشترین معرفت را به خداوند دارد، که البته آن را نه از راه عقل، بلکه از راه مشاهده تجلیات الهی به دست آورده است. از این رو، ابن عربی به نوعی برتری اولیا بر رسولان را یادآور می‌شود و می‌نویسد: «و لیس هذا العلم إلا لخاتم الرسل و خاتم الاولیاء و ما یراه أحد من الانبیاء و الرسول إلا من مشکاه الرسول الخاتم».^۲ اساس مباحث خاتم اولیا، رساله ختم الاولیاء حکیم ترمذی است. وی در این رساله پرسش‌های عرفانی فراوانی را مطرح می‌کند و پرسش سیزدهم او درباره خاتم اولیا است. ابن عربی پرسش «و من الذی یرتقی خاتم الاولیا کما یرتقی محمّد، صلی الله علیه و سلم، خاتم النبوه»^۳ را اصل قرار می‌دهد و

۱. ابن عربی، محی‌الدین، *فصوص الحکم*، صص ۶۴، ۱۳۴؛ جندی، مؤیدالدین، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، ۱۳۶۲، ص ۲۴۰؛ سید حیدر آملی، *جامع الاسرار و منبع الانوار*، به کوشش هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، ۱۳۳۸ش، ص ۱۰۰.

۲. ابن عربی، محی‌الدین، *فصوص الحکم*، ص ۶۲.

۳. ترمذی، محمد بن علی، *ختم الاولیاء*، ص ۱۶۱.

مباحثی را که در واقع پاسخ ترمذی است، در برخی آثار خود مطرح می‌کند. عبارات ابن عربی در این زمینه مبهم، متشکک و متضاد است. از برخی از گفته‌های او می‌توان چنین دریافت که او خود مدعی ختم ولایت بوده است:

«أنا ختم الولاية دون شك^۱ بورت الهاشمی مع المسيح»^۱

همچنین از وی روایاتی نقل شده است که دلالت بر ولایت و خاتمیت خود او دارد: «من بیدار شدم و خداوند تعالی را سپاس گفتم و رویا را چنین تأویل کردم که من در میان اتباع، در صنف خودم، مانند رسول الله هستم در میان انبیا، و شاید کسی باشم که خداوند ولایت را با او ختم فرموده است».^۲ برخی از عبارات ابن عربی بر این دلالت دارد که او مهدی (ع) را خاتم اولیا می‌دانست، چنانکه در فتوحات مکیه در زمینه معرفت و زرای مهدی ظاهر در آخر الزمان می‌نویسد: «خداوند را خلیفه‌ای است موجود، که ظاهر می‌گردد و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و قسط می‌فرماید و اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه ولایت کند. او از عترت رسول الله (ص) و جدش حسن بن علی بن ابی طالب است». وی به دنبال این عبارات، پس از ذکر شمایل و فضایل مهدی، و وصف اعوان و انصار، و شرح شروع و پایان کار آن حضرت این‌گونه می‌سراید:

«ألا انْ ختم الاولیاء شهید و عین امام العالمین فقید

هو السید المهدی من آل احمد هو الصّارم الهندی حین یبید

هو الشمس یجلو کلّ غیم و ظلمه هو الوابل الوسمی حین یجود»^۳

باید اشاره کرد که ابن عربی پس از ایراد این ابیات و بحث و تحقیق در این مقام، میان ختم ولایت محمدیه و مهدی موعود (ع) تفاوت قائل می‌شود و می‌نویسد: «و اما ختم الولاية المحمّدیة فهو أعلم الخلق بالله لا یكون فی زمانه اعلم بالله و بمواقع الحکم منه فهو والقرآن اخوان كما أنّ المهدی و السیف اخوان».^۴

۱. ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. همان، صص ۳۱۸-۳۱۹.

۳. همان، ج ۳، صص ۳۲۷-۳۲۸.

۴. همان، ص ۳۲۹.

او گاهی هم مقام ختم ولایت محمدی را از آن مردی از عرب می‌داند که اکرم این قوم است، چنانکه در باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه که در واقع شرح و بسط سوالات کتاب ختم الاولیاء ترمذی است، آورده است: «و اما ختم ولایت محمدی، آن برای مردی از عرب است که اصلاً و یثاً اکرم این قوم است و امروز در زمان ما موجود است، در سال پانصد و نود و پنج وی را شناختم و نشانه‌اش را که حق از دیدگان بندگانش پنهان نموده، در شهر فاس مشاهده کردم».^۱ باز در همان کتاب می‌نویسد: «برای ولایت محمدی که مخصوص به این شرع است، ختم خاصی است که در رتبه دوت عیسی (ع) است زیرا که عیسی علاوه بر مقام ولایت، مقام رسالت نیز دارد. این خاتم در زمان ما متولد شده، من وی را دیدم و با وی اجتماع کردم، علامت ختمیت را نیز در وی مشاهده نمودم. هیچ ولی بعد از وی نمی‌آید مگر این که راجع به او می‌باشد، همان‌طور که پس از محمد (ص) هر نبی که آید، راجع به او باشد، مانند عیسی (ع) هنگامی که فرود آید».^۲ اما اکثر عبارات وی صراحت بر این دارد که عیسی (ع) دارای مقام ولایت مطلق است. از جمله در کتاب فتوحات مکیه می‌نویسد: «چاره‌ای نیست از نزول عیسی (ع) و حکم او در میان ما به شریعت محمد. خداوند شریعت محمد را بدو وحی می‌کند و او به تحلیل و تحریم چیزی حکم نمی‌کند، مگر آن‌طور که محمد (ص) اگر حاضر بود، حکم می‌کرد. با نزول او اجتهاد مجتهدین مرتفع می‌گردد، پس او به شرعی که در وقت رسالتش بر آن بوده حکم نمی‌کند، بلکه به شریعت محمد حکم می‌کند که احیاناً اطلاع وی به آن به واسطه اطلاع به روح محمد است که از طریق کشف، شرع وی را اخذ می‌نماید. پس عیسی (ع) از این وجه صاحب و تابع محمد و خاتم اولیاست و این از شرف نبی ماست که ختم اولیا در امت وی با نبی رسول مکرمی چون عیسی (ع) است و او افضل این امت محمدی است».^۳ باز در همان کتاب آورده است که: «همانا وقتی که عیسی (ع) نازل شد، حکم نمی‌کند مگر با شریعت محمد و او خاتم اولیاست و از شرف محمد است که خداوند ولایت امتش و

۱. ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۴۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۴.

ولایت مطلقه را با نبی مکرمی ختم فرموده است. پس وی را در روز قیامت دو حشر است که با رسل به عنوان رسول محشور می‌شود و با ما به عنوان ولی و تابع محمد(ص)^۱. در جای دیگر بعد از تقسیم ختم به دو نوع ختم ولایت مطلقه و ختم ولایت محمدیه، ختم ولایت مطلقه را از آن حضرت عیسی(ع) می‌داند.^۲ باز در همان کتاب، در جایی که درباره روح محمدی سخن می‌گوید، می‌نویسد که این روح محمدی را در عالم، مظاهری است که مظهر اکملش در قطب زمان، در افراد، در ختم ولایت محمدی، و ختم ولایت عامه است که او عیسی(ع) است.^۳ و بالاخره در این مقام سروده است:

«أَلَا أَنْ خَتَمَ الْأَوْلِيَاءَ رَسُولٌ وَ لَيْسَ لَهُ فِي الْعَالَمِينَ عَدِيلٌ
هُوَ الرُّوحُ وَ ابْنُ الرُّوحِ وَ الْأَمُّ مَرْيَمُ وَ هَذَا مَقَامٌ مَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ»^۴

افزون بر اینها، وی در رساله عتقاء مغرب فی ختم الاولیا و شمس المغرب میان خاتم الاولیا و امام مهدی(ع) با اعتراف به امامت آن حضرت فرق می‌گذارد و برای خاتم الاولیا اوصافی ذکر می‌کند که منطبق با عیسی(ع) است نه با امام مهدی(ع)، به ویژه آنجا که می‌نویسد: «هو من العجم لا من العرب».^۵ اما با این همه، در جای دیگر فتوحات پس از تصریح به این که عیسی(ع) ختم ولایت کبرا و ختم ولایت عامه است، می‌افزاید او در عین حال مختوم به ختم ولایت محمدیه است، چنانکه می‌نویسد: «و اما خاتم الولاية المحمديه و هو الختم الخاص لولاية امة محمد(ص) الظاهرة فيدخل في حكم ختمته عيسى(ع) و غيره كالياس و الخضر و كل ولي لله تعالى من ظاهر الامة فعيسى(ع) و إن كان ختماً فهو مختوم تحت هذا الخاتم المحمدي».^۶

۱. ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیه، ص ۱۵۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴. همان، ج ۴، ص ۱۹۵.

۵. ابن عربی، محی‌الدین، عتقاء مغرب فی ختم الاولیا و شمس المغرب، به کوشش خالد شبل ابوسلیمان،

قاهره، ۱۴۱۸ق، صص ۷۲-۷۵.

۶. همو، الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۵۱۴.

ابن عربی در فتوحات مکیه و بیشتر در فصوص الحکم در چند مورد علی (ع) را «سرّ الانبیاء» می‌شمرد^۱ و در فتوحات چنین می‌گوید: «و أقرب الناس إليه علی بن أبی طالب و أصرار الانبیاء». برخی شارحان شیعی از این عبارت، خاتم الاولیا بودن آن حضرت را استنباط کرده‌اند.^۲

وی در فصوص الحکم نیز به مسأله خاتم ولایت اشاره می‌کند و شاید صریح‌تر و مستدل‌تر از همه جا، سخن او در «فصّ شیئی» باشد که می‌گوید: «و لیس هذا العلم الا لخاتم الرسل و خاتم الاولیاء، و ما یراه احد من الانبیاء و الرسل الا من مشکاه الرسول الخاتم، و لا یراه احد من الاولیاء الا من مشکاه الولی الخاتم، حتی ان الرسل یرونه متی رأوه- الا من مشکاه خاتم الاولیاء».^۳ از نظر ابن عربی خاتم اولیا از نظر احکام شرعی تابع خاتم رسولان است و از او اخذ فیض می‌کند. وی پس از تحصیل شرایط ولایت، همچون دارا بودن اخلاق الهی و اتصاف به فضایل اخلاق و خداگونه شدن، به این مقام دست می‌یابد.

چنانکه در ابتدا اشاره شد، عبارات ابن عربی در هیچ موضوعی مانند موضوع ختم ولایت مضطرب و متضاد به نظر نمی‌آید. فهم و نظر شارحان ابن عربی نیز در این زمینه مختلف است. برخی به طور قطع خاتم ولایت مطلقه و یا عامه را عیسی (ع) می‌دانند و برخی دیگر مهدی (ع) را صاحب آن می‌شمردند. برخی از شارحان و تابعان او هم کوشیده‌اند تا مگر به نحوی عباراتش را به هم نزدیک سازند و تضاد و تناقض موجود را دفع نمایند.^۴

۳. گذری اجمالی بر احوال، آثار و افکار سید محمد نوربخش

سید محمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹ق)، از عرفای شیعی مذهب سده نهم هجری و موسس

۱. ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۱۹؛ همو، فصوص الحکم، ذیل فصّ شیئی.

۲. نک: ملکی، محمد، خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی، قم، ۱۳۸۸ش، صص ۷۹-۸۰.

۳. ابن عربی، محی‌الدین، فصوص الحکم، ص ۶۲.

۴. برای مطالعه بیشتر نک: جنیدی، موید الدین، ص ۲۳۴؛ خواجه محمد پارسا، شرح فصوص الحکم، به کوشش جلیل مسگرنژاد، تهران، ۱۳۶۶ش، ص ۹۸؛ عبدالرزاق کاشانی، شرح فصوص الحکم، قم، ۱۳۷۰ش، ص ۳۵؛ سید حیدر آملی، ص ۳۹۵؛ ملکی، محمد، صص ۳۳-۳۴؛ آشتیانی، سید جلال‌الدین، صص ۸۹۵-۹۰۱؛ جهانگیری، محسن، صص ۴۷۶-۴۸۱.

طریقه نوربخشیه است. نام کامل او سید محمد بن عبدالله قطیفی لخصاوی قهستانی است و گاه موسوی خراسانی^۱ نیز خوانده می‌شود. بنابر منابع، نسب او با هفده واسطه به امام موسی کاظم (ع) می‌رسید. مولد پدرش قطیف، از مناطق شرقی عربستان، و مولد جدش الاحصا بود و پدرش پس از زیارت مشهد مقدس، در قائن سکونت یافت و سید محمد نوربخش در همانجا به دنیا آمد.^۲ درباره زندگی نوربخش در فاصله سال‌های ۸۰۲-۸۱۹ق اطلاعات دقیقی وجود ندارد، اما به گزارش برخی تذکره‌ها او چنان تیزهوش بود که در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در مدت زمانی کوتاه با تمام علوم عصر خود آشنایی یافت. وی در جوانی مدتی از محضر میر سید شریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶ق) و ابن فهد حلی (۷۵۷-۸۴۱ق) بهره برد.^۳

در دوران سلطنت شاهرخ تیموری که شهر هرات از بزرگ‌ترین شهرهای آسیای میانه به‌شمار می‌آمد، نوربخش به دنبال کسب دانش راهی هرات شد و در آنجا به طریقه کبرویه پیوست و این به توصیه شیخ ابراهیم ختلائی بود که از جمله خلفای خواجه اسحاق ختلائی (م ۸۶۹ق) به‌شمار می‌آمد. نوربخش توصیه او را پذیرفت و به خانقاه خواجه اسحاق در ختلان^۴ نقل مکان کرد و به او دست ارادت داد. سپس به امر وی به ریاضت پرداخت و به درجات معنوی رسید، و خرقة اجازت و ارشاد را خواجه به وی پوشانید و بر حسب خوابی که دیده بود، او را به نوربخش ملقب کرد.^۵ بر اساس گزارش نورالله شوشتری (د ۱۰۱۹ق) و به تبع او اغلب نویسندگان بعدی، ختلائی بر اساس همان رویا اظهار کرد که

۱. مدرس تبریزی، محمد علی، *ریحانة الادب*، تبریز، ۱۳۶۹ش، ج ۶، ص ۲۵۱.

۲. خوانساری، سید محمد باقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، به کوشش و ترجمه محمد باقر ساعدی، تهران، ۱۳۶۰ش، ج ۶، ص ۴۹۸.

۳. شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المومنین*، تهران، ۱۳۵۴ش، ج ۲، ص ۱۴۳؛ زرین کوب، عبدالحسین، ص ۱۸۴.

۴. شهری در تاجیکستان امروزی که مزار میر سید علی همدانی نیز در آن واقع است. نک: شیروانی، زین‌العابدین، *بستان السیاحه*، به کوشش منیژه محمودی، تهران، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۶۹۳.

۵. شوشتری، قاضی نورالله، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۷؛ ابن کربلایی، حافظ حسین، *روضات الجنان و جنات الجنان*، به کوشش جعفر سلطان‌القرایی، تبریز، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۲۵۳؛ شیرازی، محمد معصوم، *طریق الحقایق*، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۴.

نوربخش مهدی است و او را برانگیخت تا خود را امام و خلیفه بخواند و ادعای حکومت کند. سپس ختلائی با او بیعت کرد و مریدانش را نیز به همین کار امر نمود و همه آنها به جز سید عبدالله برزش آبادی (دح ۸۵۶ق) اطاعت کردند. به روایت شوشتری، نوربخش تقاضا نمود تا شروع قیامش را به تأخیر اندازد، اما ختلائی نپذیرفت و گفت که هنگامه مأموریت الهی برای خروج و قیام فرا رسیده است.^۱

بنابر گزارش ابن کربلائی، مسئولیت این خروج و قیام برعهده شخص نوربخش بود. ابن کربلائی تلویحاً او را متهم می‌کند که از ضعف و پیری خواجه برای پیشبرد اهداف خود سوء استفاده کرد و خواجه نیز با هشدار مرید برجسته دیگرش، یعنی سید عبدالله برزش آبادی که با نوربخش مخالف بود، دست از این هواداری برداشت.^۲ سید عبدالله و هوادارانش در مقابل نوربخش شاخه دیگری در کبرویه به وجود آوردند که به ذبیه شهرت یافت. به هر روی، در سال ۸۲۶ق ختلائی و نوربخش خانقاه ختلان را ترک کردند و همراه با پیروانشان در نزدیک قلعه کوه تیری پناه گرفتند، اما پیش از آنکه بتوانند تدارکات نظامی خود را کامل کنند، مورد حمله قرار گرفتند و توسط بایزید، حاکم تیموری آن ناحیه زندانی شدند. در پی این ماجرا، ختلائی به رغم کهولت سن به همراه برادرش فوراً کشته شد، اما تیموریان از کشتن نوربخش صرف نظر کردند و او را در غل و زنجیر به حضور شاهرخ در هرات فرستادند.^۳

نوربخش پس از بازجویی، از هرات به شیراز فرستاده شد و ابراهیم سلطان، نماینده شاهرخ در فارس، وی را پیش از آنکه آزاد کند، مدتی طولانی در حبس نگاهداشت. نوربخش سپس به جانب شوشتر، بصره، حله (و گفته‌اند که در آنجا با عالم مشهور شیعه ابن فهد حلی دیدار کرد) و بغداد رهسپار شد.^۴ سپس عزم کردستان و دیار بختیاری کرد و

۱. شوشتری، قاضی نورالله، ج ۲، صص ۱۴۳-۱۴۵.

۲. ابن کربلائی، حافظ حسین، ج ۲، صص ۲۴۹-۲۵۰.

۳. مدرس تبریزی، محمد علی، ص ۲۵۲.

4. Algar, Hamid, "Nurbakhshiyya", *Encyclopedia of Islam*, 2nd Edition, Leiden, 1995, vol.8, p.135.

(این مقاله توسط نگارنده و آقای محمودرضا اسفندیار در ماهنامه حکمت و معرفت، شماره ۷۵، تیرماه ۱۳۹۱، صفحات ۵۴-۵۶ ترجمه و چاپ شده است).

از نو ادعای خود مبنی بر حکومت جهانی را مطرح نمود که با موفقیت‌هایی همراه شد، زیرا مردم این مناطق وفادارانه با او بیعت کردند، به نامش سکه زدند و خطبه خواندند. در این هنگام شاهرخ که به آذربایجان لشکر کشیده بود، نوربخش را در این منطقه دستگیر کرد و به اردوگاهش برد. اما وی از آنجا گریخت و کوشید که از راه خلخال به کردستان بازگردد، ولی دوباره دستگیر شد و پس از آنکه پنجاه و سه روز را در سیاهچال سپری کرد، او را به هرات فرستادند و به او حکم کردند که بر فراز منبر مسجد جامع و در حضور عموم، ادعاهایش را انکار کند. او آشکارا و با بی میلی اینکار را با قرائت آیه‌ای از قرآن که متضمن معنایی دو پهلو بود، انجام داد.^۱ پس از این واقعه، نوربخش با این شرط دوباره آزاد شد که تنها می‌تواند علوم دینی رسمی را تعلیم دهد.^۲ وی در سال ۸۴۸ق دوباره دستگیر شد و این بار از او خواستند که از قلمرو تیموری خارج شود و به آناتولی برود، اما در عمل وی را به شهرهای تبریز، شیروان و گیلان محدود کردند. با مرگ شاهرخ در سال ۸۵۰ق، وی به آزادی قطعی دست یافت و پس از آن به روستای سولقان نزدیک ری رفت و تا زمان مرگش در ربیع الاول ۸۶۹ق در آنجا به سر برد. سال‌های پایانی زندگی نوربخش در آرامش نسبی سپری شد.^۳

از سید محمد نوربخش آثار ارزشمندی به زبان فارسی و عربی به صورت مکتوبات، رسائل، و آثار منظوم بر جای مانده است که برخی از آنها عبارتند از: *انسان نامه*، *رساله نوریه*، *رساله معراجیه*،^۴ *معاش السالکین*، *مکارم الاخلاق*، *رساله اعتقادیه*، *رساله الهدی*، *تلویحات*، *فی معرفة الولی*، *تفسیر آیه لقاءالله*، *مثنوی صحیفه الاولیاء*، *قیامت انفسی و آفاقی*، *اقسام دل*،^۵ *جواب مکتوب فقها*، و...^۶ افکار و اندیشه‌های نوربخش در دو قالب کلی تعلیم

۱. «قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکنون من الخاسرین»، اعراف: ۲۳.

۲. شوشتری، قاضی نورالله، ج ۲، ص ۱۴۶.

۳. همان.

۴. این رساله توسط نگارنده تصحیح و چاپ شده است. نک:

Jalali Sheyjani, Jamshid, "Muhammad Nurbakhsh's Risāla-yi Mi'rājīya: Critical Edition", *Ishraq Islamic Philosophy Yearbook*, No.5, 2014, pp.306-330.

۵. دو رساله مذکور توسط نگارنده تصحیح و چاپ شده است: نک: جلالی شیجانی، جمشید، «دو رساله از

سید محمد نوربخش»، *عرفان ایران*، ش ۳۷، ۱۳۹۳ش، صص ۱۹۵-۲۰۲.

۶. صدقیانلو، جعفر، *تحقیق در احوال و آثار سید محمد نوربخش اویسی*، بی جا، ۱۳۵۱ش، صص ۷۱-۷۲.

نظری و عملی از سه حیث قابل بررسی است. اول تربیت عرفانی اوست که در طریقه کبرویه بوده است. او در آثار خود از مشایخ کبرویه نام می‌برد و از آثار آنان بهره می‌گیرد و ارادت خود را به آنها ابراز می‌کند. دوم تأثیری است که وی از تصوف ابن عربی، در زمینه برخی موضوعات خاص پذیرفته است.^۱ سوم امتزاجی است که میان آرای عرفانی پیش از او و تفسیرهای نوآورانه خود نوربخش صورت گرفته است. این خط سیر را می‌توان در آثاری یافت که از وی برجای مانده است.

۴. تأثیر ابن عربی بر نوربخش و طریقه او

سید محمد نوربخش نیز همچون عرفای دیگر با برخی از آثار و اندیشه‌های ابن عربی آشنایی داشت و آنها را تعلیم داد و از آنها تأثیر پذیرفت. مؤلف *مجالس المومنین* نقل می‌کند که وی ابن عربی را به وجه اتم تزکیه کرده است.^۲ خود نوربخش نیز در *رساله واردات*، ابن عربی را این گونه توصیف می‌کند:

«ابن عربی رئیس کمل فهرست حقایق است و مجمل»^۳

وی در *رساله الهدی* نیز دوبار، در استناد به اقوال ابن عربی از او با عنوان «المحقق المغربی»^۴ و در مکتوب به یکی از مریدانش، با عنوان «شیخ المحققین» یاد می‌کند.^۵ در *تحفة الاحباب*، حکایتی که درباره مباحثه علمای قشری با شاه قاسم فیض بخش، یکی از فرزندان نوربخش و از جمله مریدان وی در مجلس سلطان حسین میرزا نقل شده است، حاکی از آن است که پسر نوربخش با *فصوص الحکم* آشنایی کامل داشته است و از ادامه

۱. برای مطالعه بیشتر نک: جلالی شیجانی، جمشید، «تأثیر آراء ابن عربی بر تفکر عرفانی سید محمد نوربخش»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، ش ۲۳، ۱۳۹۰ش، صص ۴۳-۵۱.

۲. شوشتری، قاضی نورالله، ج ۲، ص ۶۲.

۳. نوربخش، سید محمد، *رساله واردات*، نسخه خطی به شماره ۴۰۵۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۵۷۴.

۴. همو، *رساله الهدی*، نسخه خطی به شماره ۳۷۰۲، کتابخانه اسعد افندی، استانبول، صص ۸۷ و ۹۰.

۵. همو، مکتوب به مولانا حسن کرد، نسخه خطی به شماره ۳۶۵۴، دانشگاه تهران، ص ۳۱.

ماجرا نیز می‌توان دریافت که نوربخش این کتاب را به مریدان خود درس می‌داده است.^۱ پیروان نوربخش نیز به پیروی از وی، از تصوف ابن عربی تأثیر پذیرفتند. شمس‌الدین محمد اسیری لاهیجی (۸۴۰-۹۱۲ق) از مشهورترین مریدان نوربخش، و مؤسس خانقاه نوریه و مروج نوربخشیه در شیراز، در *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز* خود بارها از ابن عربی نام می‌برد و به اقوال او استناد می‌کند.^۲

۵. خاتم الاولیا از نظر سید محمد نوربخش

به نظر می‌رسد که عقاید و آراء ابن عربی، به‌ویژه ادعای خاتمیت ولایت او در اظهار دعوی نوربخش موثر بوده است.^۳ دربارهٔ انتساب دعوی مهدویت و خاتمیت ولایت به سید محمد نوربخش اقوال مختلفی وجود دارد. حامد الگار بر این باور است که نوربخش در اواخر عمر دعوی خود را به مرتبه و جنبه معنوی (چنانکه برای یک شیخ صوفی مرسوم است) تقلیل داد، هر چند که او همچنان با استفاده از اصطلاحاتی همدار همچون «مظهر موعود» و «مظهر جامع» در معرفی خود، به نحوی به طرح ادعاهایش تداوم بخشید.^۴ شوشتری این دعوی را بنا به مصلحت وقت می‌داند و این اتهام را رد می‌کند.^۵ مولف *طبقات نوریه* نیز به به افراط و تفریط برخی از مریدان شمس‌الدین عراقی (د ۹۳۲ق)، از مریدان شاه قاسم فیض‌بخش و مروج نوربخشیه در کشمیر اشاره می‌کند و می‌گوید که هر جا که نام نوربخش آورده می‌شد، به دنبال آن مهدی موعود می‌گفتند و در کتب و رسائل می‌نوشتند.^۶

۱. نک: کشمیری، محمدعلی، *تحفة الاحباب*، به کوشش و ترجمهٔ غلام رسول جان، دهلی، ۲۰۰۶م، صص ۱۶۷-۱۶۸.

۲. اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، مقدمه، به کوشش محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، ۱۳۷۴ش، صص ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۴۶، ۲۳۲، ۴۸۵.

۳. این تأثیر در شاه نعمت‌الله ولی و دعوی مهدویت او نیز مشهود است. نک: فرزام، حمید، *شاه ولی و دعوی مهدویت*، اصفهان، ۱۳۴۸ش، ص ۴.

4. Algar, Hamid, vol.8, p.135.

نیز نک: زرین کوب، عبدالحسین، صص ۱۸۳ و ۱۸۶.

۵. شوشتری، قاضی نورالله، ص ۱۴۷.

۶. محمد بن ملا محمد، *طبقات نوریه در احوال مشایخ نوربخشیه*، ترجمهٔ محمد سلیمان گیلانی، لاهور، بی تا، ص ۱۱۲.

مؤلف مقامات جامی نیز گفته نوربخش برفراز منبر جهت ابراز پشیمانی از دعوی خود را اینگونه نقل می‌کند: «غرض ما از آن دعوی که در طی اطلاعات به لسان تعبیر، خود را مهدی موعود می‌گفتیم، زیاده از این نبود که در طریق تحصیل مطالب علیّه و تکمیل مراتب سنّیه، هدایتی می‌توانیم نمود و من الله الهدایة و التّأیید، انه حمیدٌ مجید».^۱

نوربخش در برخی از آثار خود به موضوع ولایت و ختم ولایت می‌پردازد و از منظر خود در این زمینه سخن می‌گوید. از نظر وی، اگر کسی در جمیع مراتب در مقامات، احوال و کمالات متصرف باشد، انسان کامل، قطب الاقطاب، غوث اعظم، امام الاولیا، وارث مصطفی، مرکز دایره وجود، مظهر ذات و خلیفه الله است. او بر این باور است که این امام زمان و هادی و مهدی، از افراد انسانی است و همانند اسم اعظم، در میان اسماء الهی مستور است و همه نمی‌توانند او را بشناسند و هیچگاه عالم از این انسان کامل خالی نیست و مدار عالم وجود او است.^۲ وی افزون بر استناد به آیات قرآن و احادیث، این قول ابن عربی را مویذ کلام خود قرار می‌دهد: «فلا يزال العالم محفوظا مادام فيه هذا الانسان الكامل...».^۳

و در جای دیگری این حقیقت را این گونه بیان می‌کند:

«در هر زمان و دوری، خود را نمود طوری زان هر کشیش و گبری دارند ازو دروشی»^۴
نوربخش در شعری که در قالب مستزاد سروده است، این حقیقت را چنین به تصویر می‌کشد:

| | |
|---------------------------------|-----------------|
| «از مهر علی صبح ولایت که دمیدست | با طالع مسعود |
| از پرتو آن نور به اقطاب رسیدست | تا مظهر موعود |
| آن نور ولایت نه بود، هیچ زمانی | تا آخر دوران |
| هرگز ز جهان فیض پیمایی نبریدست | تا بود چنین بود |

۱. نظامی باخرزی، عبدالواسع، مقامات جامی، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۱۹۲.
۲. نوربخش، سیدمحمد، شرح لمعات، نسخه خطی به شماره ۴۵۵۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۱۴-۱۵؛ همو، تلویحات، نسخه خطی به شماره ۳۹۳۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۱۰۳.
۳. همو، شرح لمعات، ص ۱۵. این عبارت، منقول از «فص آدمی» در فصوص الحکم ابن عربی است.
۴. همو، غزلیات سیدمحمد نوربخش، به کوشش مولوی محمد شفیع، ضمیمه نشریه اورینتل کالج مگترین، ش ۱، پاکستان، ۱۹۲۵م، ص ۷.

گر دور نبوت بود و گاه ولایت
پسوسته چنین بود
انسان به قوی، عارف آن گنج وحید است
چون شاهد و مشهود
اعیان قوی، جمله ظهورات الهی است
در ظاهر و باطن^۱

رساله الهدی نوربخش را شاید بتوان یکی از مهم‌ترین رسائل او به شمار آورد که در آن، وی دعوی مهدویت خود را آشکار می‌کند و این اعتقادی است که به وضوح عدول او را از تشیع دوازده امامی آباء و اجدادیش نشان می‌دهد. نوربخش مطلقاً غیبت امام دوازدهم را نمی‌پذیرد و اظهار می‌دارد که جسم آن امام از میان رفته و اوصاف و کارکردهایش فی الحال در او «بروز»^۲ کرده است. او امامت مطلق را دارای این کمالات چهارگانه می‌داند: از نسل پیامبر باشد؛ از کمال علم و کمال تقوی، و نیز از مکنت و قدرت دنیایی برخوردار باشد. به این ترتیب، به نظر نوربخش هیچ یک از امامان به جز علی بن ابیطالب از این شرایط چهارگانه برخوردار نبوده است.^۳

وی در رساله الهدی با تمهید مقدماتی در باب شأن و جایگاه ولی در دین و دنیا، خود را ولی کامل و امام عصر خویش می‌خواند و بر این مدعا اقوال و مکاشفات و رویاهای بزرگان سلف در حق خود را شاهد می‌آورد: «بر من واجب است که آنچه از اقوال متقدمان و مکاشفات متأخران در شأن این فقیر از نشانه‌ها و خصائل و صفات و فضائل نقل شده است، بنویسم تا هر آن کس که مرا نمی‌شناسد، بشناسد و از جهل خلاصی یابد، همانطور که پیامبر(ص) فرمود: "هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است،" و معرفت آن کس که مرا می‌شناسد فزونی می‌گیرد».^۴

نوربخش در ادامه همین بحث با نقل حدیث نبوی مربوط به قیام مهدی در آخرالزمان و همچنین رمزگشایی از احادیث و اقوال حکماء، علما و عارفان پیش از خود و معاصر

۱. نوربخش، سیدمحمد، «غزلیات . . .»، ص ۱۱.

۲. برای معنای «بروز» (projection) نزد ابن عربی نک:

Chittick, W.C., *The Sufi Path of Knowledge: Ibn al-'Arabi Metaphysics of Imagination*, p.134.

۳. نوربخش، سیدمحمد، رساله الهدی، ص ۱۰۷؛ همو، رساله اعتقادی، نسخه خطی به شماره ۷۴۱۰، کتابخانه

آیت الله مرعشی، صص ۲۸۶-۲۸۷.

۴. همو، رساله الهدی، ص ۱۰۶.پ.

خود، همچون سعدالدین حمویی، نجم‌الدین رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، علاءالدوله سمنانی و بسیاری دیگر، خود را مهدی موعود، یا با تفسیر دیگری مظهر و بروز مهدی معرفی می‌کند.^۱ وی در جای دیگری می‌گوید:

«...در این زمان، به اجماع اهل بصیرت و بصارت، در خاندان نبوت و ولایت، فرزندی که در شریعت و طریقت و حقیقت حضرت رسالت پناهی باشد، محمد نوربخش است. اگر حدیث "اشرف امتی حملة القرآن"، خوانند، بر این "مظهر" صادق است و اگر حدیث "الشیخ فی قومه کانی فی امته" نمایند، بر این "مظهر" صادق است... و نزد مرشدان صمدانی و علما ربّانی محبت و ارادت و ملازمت و اطاعت چنین صاحب کمال بر پادشاهان اسلام از جمله واجباتست...»^۲

نوربخش در مطلب دیگری که برای مریدان خود نوشته است، چنین می‌گوید: «... در نسب قرشی هاشمی و علوی و فاطمی و حسینی و کاظمی ام. در علوم ادبی فرید فضلاء زمانم. در علوم شرعی وحید مجتهدان جهانم. در علوم ریاضی اگر افلاطون بودی، از این "مظهر" استفاده نمودی... در علوم غریبه سیمیا و کیمیا و لیما اگر عار ندارم، ابوعلی سینا و در مکاشفات ملکی و مشاهدات ملکوتی و مغیبات جبروتی و تجلیات لاهوتی کامل و مکملم... ای اهل زمانی مفاخرت نمایند به معاصرت امام اولیاء. ای اهل ملک مبادرت نمایند به نصرت نتیجه سلطان آل عبا... و اگر نه به مقتضای "من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة" وقت مقتضی اظهار بودی، حال خود مخفی داشتمی؛ اما اظهار واجب بود تا بر عالمیان محبت باشد».^۳ همانطور که از این عبارات بر می‌آید، نوربخش خود را مأمور به اظهار ولایت و خلافت خود می‌دانسته است.

عقیده تحقق ولایت در وجود اقطاب صوفیه در آثار عرفای دیگر نیز به چشم می‌خورد.^۴ نوربخش برای بیان انتقال ولایت از آدم و انبیاء به اقطاب صوفیه، عنوان «تناسخ»

۱. نوربخش، سیدمحمد، رساله الهدی، صص ۸۷-پ ۸۷ ر.

۲. همو، مکتوب سید محمد نوربخش به میرزا شاهرخ، نسخه خطی به شماره ۶۳۲۳، کتابخانه ملک، ص ۱۱۱ پ.

۳. همو، سواد مکتوب نوربخش در نصیحت مریدان، نسخه خطی به شماره ۳۸۴۶، کتابخانه ملک، ص ۱۱۰.

۴. فرزام، حمید، ص ۲۲۶.

را از این ایده خود نفی می‌کند و به جای آن اصطلاح «بروز» را به کار می‌برد. به باور او، دمیده شدن روح به جنین در چهار ماهگی، نوعی معاد انسانی است که وجود بشر را به وجود حقیقی، یعنی خدا پیوند می‌زند و کسی که در تهذیب نفس بکوشد، سرانجام می‌تواند به حقیقت محض برسد. عبارت او در رساله الهدی چنین است: «... و هو الحقیقه المحمديه الذی ظهر مرة و ختم النبوة التشريعيه، و وقع موقع لبنه من الفضه. فيظهر مرة اخرى و يختم الولايه و يرى أن يقع موقع لبنتين لبنه من الذهب و لبنه من الفضه. و مثل ذلك الظهور كان من برزات الكمل لا من التناسخ، والفرق بينهما أن التناسخ وصول روح اذا فارق من جسد الى جنين قابل الروح، یعنی فی الشهر الرابع من وقت سقوط النطفه و قرارها فی الرحم، و كان ذلك المفارقة من جسد و الوصول الى اخر معاً من غير تراخ. و البروز أن يفيض عليه التجليات و هو يصير مظهره».^۱ وی مدعی است که در فرایند بروز، جسم او محملی برای پذیرش ارواح محمد(ص) به شکل حقیقت محمدیه ازلی، عیسی(ع)، امام دوازدهم(ع) و مشایخ بزرگ تصوف نظیر میرسیدعلی همدانی شده است.^۲ نکته قابل توجه آنکه نوربخش این عبارات را با استناد به قول ابن عربی آغاز می‌کند و با بیان ادعای خاتمیت ولایت ابن عربی به پایان می‌رساند.

در غزلیات نوربخش نیز می‌توان این دعوی را یافت:

| | |
|----------------------------|------------------------------------|
| «همه دانسته‌اند و می‌گویند | نوربخش است حضرت عیسی |
| روح پاک بسی نبی و ولی | مجتمع گشته تا شدم دانا |
| هرمس و یوسف و علی بودم | موسی و عیسی و بسی زینها |
| گر بروز است گر تناسخ صرف | آن چه حق بود گفته شد به شما |
| نوربخش زمان شدم اکنون | شد منور ز نور ما همه جا |
| تناسخ نبود این کز روی معنی | ظهور است در عین تجلی» ^۳ |

و در بیتی از یک مستزاد می‌گوید:

۱. نوربخش، سیدمحمد، رساله الهدی، ص ۸۷؛ و نیز نک: اسفندیار، کیخسرو، دبستان المذاهب، به کوشش

رحیم رضازاده ملک، تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۳۵۷.

۲. نوربخش، سیدمحمد، رساله الهدی، ۸۸پ - ۸۸ر، ۹۰پ، ۱۰۷پ.

۳. همو، «غزلیات . . .»، ص ۱۰؛ همو، شرح لمعات، صص ۳۰-۳۱.

«در دوره عظمی چو شود وضع مناسب این است بروزات»^۱

و این ابیات نیز اشاره بدین معنا دارد:

| | |
|-----------------------------|------------------------------------|
| «کائنات است جسم و ما جانیم | واصلان را دلیل و برهانیم |
| خاتم اولیائی دور قمر | وارث فقر و شاه مردانیم |
| گرچه مرغان عشق بسیارند | همچو عنقا امیر مرغانیم |
| هر که بیناست دیده است که ما | در زمان علی عمرانیم |
| مظهر جامعیم و جمله کون | هر چه بود است و هست ما آنیم |
| نوربخشیم بر همه عالم | از سپهر کمال تابانیم» ^۲ |

«هم نوربخش مبدأ فیاض عالم است قطب جهان و جان مدار مکونات»^۳

در مرثیه شخصی که او را «مرشد سالکان راه خدا» یاد کرده است، می گوید:

«گشت تجرید و رفت تا حضرت
تا نیابد دگر درین مدت
در نیابد مگر به طور بروز
گفته شد نکته ای ولی مرموز»^۴

در رساله واردات نیز می توان این دعوی را مشاهده کرد:

| | |
|-----------------------|------------------------------------|
| «مائیم خلاصه دو عالم | مائیم به جای نوح و آدم |
| مائیم خلیل وقت و موسی | داود و محمدیم و عیسی |
| مائیم چو خاتم الولایه | هم مهدی و هادی هدایه» ^۵ |

نوربخش همچنین در نامه خود به میرزا علاءالدوله، پسر بایسنقر و نوه شاهرخ تیموری، خود را جامع کمالات صوری و معنوی، و خاتم ولایات مصطفوی و مرتضوی

۱. نوربخش، سیدمحمد، «غزلیات . . .»، ص ۱۱.

۲. همان، صص ۱۲-۱۳.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۲۰.

۵. همو، رساله واردات، ص ۵۷۴.

معرفی می‌کند.^۱ او در بخش‌های پایانی رساله الهدی با اخلاص تمام اظهار می‌کند که در پی هواهای نفسانی دست به این اقدام نزده است.^۲

نتیجه

بیشترین وجه ارتباط اندیشه مهدویت با تصوف، در بعد «ولی» بودن مهدی است. به باور برخی از صوفیان، مهدی مصداق خاتم الاولیاء است. اندیشه مهدویت و منجی موعود در تصوف، بیش از آنکه آموزه‌ای نبوی و یک باور دینی باشد، آموزه‌ای عرفانی و دارای ابعاد تکوینی، تشریحی و سلوکی است. مهدی، نزد اهل تصوف «ولی» است و افزون بر این، در میان اولیاء مقام و جایگاه «ختم ولایت» را دارد. با وجود اختلاف نظری که در میان صوفیان بر سر تفسیر این مقام وجود دارد، می‌توان بسیاری از ویژگی‌های نوعی و صنفی موعودباوری اهل تصوف را، از همین بابت که او «ولی خاتم» است، به دست آورد. وجود اصطلاحاتی چون خلیفه الله، قطب، قطب الاقطاب، جام جهان نما، غوث اعظم، ولی کامل، خضر راه، پیر کامل و برخی دیگر از این دست تعبیرهای رایج در فرهنگ و زبان عارفان و صوفیان احیاناً ناظر بر مهدی و مهدویت است.^۳ از سوی دیگر، اگر همانند برخی محققان ولایتی را که اقطاب و مشایخ صوفیه بدان قائلند، ولایت نوعی^۴ یا خاتمیت ولایت مقیده محمدی بنامیم، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ادعای ختم ولایت در آراء ابن عربی و نوربخش و عرفای دیگر از این نوع بوده است.

به هر روی، در زمینه اظهارت آشکاری که در فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی و برخی از آثار نوربخش، به‌ویژه رساله الهدی یافت می‌شود، تأمل و دقت نظر بیشتری لازم است، زیرا به زعم نگارنده، برخی از شارحان و پیروان آثار و افکار ابن عربی، بدون اشاره به ادعای ختم ولایت وی، به جنبه‌های دیگر اقوال وی پرداخته‌اند و درصدد

۱. نوربخش، سیدمحمد، سواد مکتوب نوربخش به علاءالدوله، نسخه خطی به شماره ۳۶۵۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۲. همو، رساله الهدی، ص ۱۰۸.

۳. نصیری، محمد، «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در قرآن و تصوف اسلامی»، گونه‌شناسی اندیشه موعود در ادیان، قم، ۱۳۸۸ش، ص ۳۶۵.

۴. همایی، جلال‌الدین، مولوی نامه، تهران، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۸۹۹.

پاسخ به مخالفان برآمده‌اند. درباره آثار نوربخش و اندیشه‌های وی، تاکنون به شکلی تحلیلی و انتقادی، جز در مواردی که در این نوشتار بدان اشاره شد، تحقیقی جامع صورت نگرفته است و به همین سبب، داوری قاطع در این زمینه، به دور از انصاف است. افزون بر این، برخی از محققان و پیروان نوربخش بر این باورند که در برخی آثار وی به انگیزه مشوش کردن اذهان و گمراهی عامه، از ناحیه مخالفان به طور عمد تحریفاتی صورت گرفته است.^۱

منابع

- آشتیانی، سید جلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ابن عربی، محی‌الدین محمد، عتقاء مغرب فی ختم الاولیا و شمس المغرب، به کوشش خالد شبل ابوسلیمان، قاهره، ۱۴۱۸ ق.
- همو، الفتوحات المکیه، بیروت، دارالصادر، بی تا.
- همو، فصوص الحکم، به کوشش ابوالعلاء عقیفی، بیروت، ۱۴۲۳ ق.
- ابن کربلایی، حافظ حسین، روضات الجنان و جنات الجنان، به کوشش جعفر سلطان‌القرایی، تبریز، ۱۳۸۳ ش.
- ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت، ۱۳۸۷ ق.
- اسفندیار، کیخسرو، دبستان المذاهب، به کوشش رحیم رضازاده ملک، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- اسماعیل یحیی، عثمان، مقدمه بر ختم الاولیاء، محمد بن علی ترمذی، به کوشش عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، ۱۹۶۵ م.
- اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، به کوشش محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ترمذی، محمد بن علی، باؤ شآن ابی عبدالله محمد الحکیم الترمذی، ضمیمه ختم الاولیاء.
- همو، ختم الاولیاء، به کوشش عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، ۱۹۶۵ م.
- جلالی شیجانی، جمشید، «تأثیر آراء ابن عربی بر تفکر عرفانی سید محمد نوربخش»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، ش ۲۳، ۱۳۹۰ ش.
- همو، «دو رساله از سید محمد نوربخش»، عرفان ایران، ش ۳۷، ۱۳۹۳ ش.
- جندی، مؤیدالدین، شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، ۱۳۶۲ ش.
- جهانگیری، محسن، محی‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، ۱۳۸۳ ش.

۱. نک: صدقیانلو، جعفر، همان، ص ۷۵.

- خواجه عبدالله انصاری، *طبقات الصوفیه*، به کوشش محمد سرور مولائی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- خواجه محمد پارسا، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش جلیل مسگرنژاد، تهران، ۱۳۶۶ش.
- خوانساری، سید محمدباقر، *روضات الجنات فی احوال علماء و السادات*، به کوشش محمدباقر ساعدی، تهران، ۱۳۶۰ش.
- خواجهی، محمد، *خاتم الاولیاء از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترمذی*، تهران، ۱۳۸۷ش.
- راتکه، برنرد رودلف و اوکین، جان، *مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، ۱۳۷۹ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران، ۱۳۶۹ش.
- سید حیدر آملی، *جامع الاسرار و منبع الانوار*، به کوشش هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المومنین*، تهران، ۱۳۵۴ش.
- شبیبی، کامل مصطفی، *الصلة بین التصوف و التشیع*، مصر، دارالمعارف، بی تا.
- شیرازی، محمد معصوم، *طرائق الحقائق*، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران، بی تا.
- شیروانی، زین العابدین، *بستان السیاحه*، به کوشش منیژه محمودی، تهران، ۱۳۸۹ش.
- صدقیانلو، جعفر، *تحقیق در احوال و آثار سید محمد نوربخش اویسی*، بی جا، ۱۳۵۱ش.
- عبدالرزاق کاشانی، *شرح فصوص الحکم*، قم، ۱۳۷۰ش.
- عقیفی، ابوالعلاء، *مقدمه بر فصوص الحکم*، به کوشش ابوالعلاء عقیفی، بیروت، ۱۴۲۳ق.
- علاءالدوله سمنانی، *مصنعات فارسی*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۹ش.
- فرزام، حمید، *شاه ولی و دعوی مهدویت*، اصفهان، ۱۳۴۸ش.
- قرآن کریم.
- کرین، هانری، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- همو، *مقدمه بر جامع الاسرار و منبع الانوار*، سید حیدر آملی، به کوشش هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- کشمیری، محمد علی، *تحفة الاحباب*، به کوشش و ترجمه غلام رسول جان، دهلی، ۲۰۰۶م.
- محمد بن ملا محمد، *طبقات نوریه در احوال مشایخ نوربخشیه*، ترجمه محمد سلیمان گیلانی، لاهور، بی تا.
- مدرس تبریزی، محمد علی، *ریحانة الادب*، تبریز، ۱۳۶۹ش.
- ملکی، محمد، *خاتم الاولیاء از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی*، قم، ۱۳۸۸ش.
- مولوی، جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی*، به کوشش ر. ا. نیکلسون، تهران، ۱۳۸۵ش.
- نصر، سید حسین، *سه حکیم مسلمان*، ترجمه احمد آرام، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵ش.
- نصیری، محمد، «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در قرآن و تصوف اسلامی»، *گونه‌شناسی اندیشه موعود در ادیان*، قم، ۱۳۸۸ش.

- نظامی باخرزی، عبدالواسع، *مقامات جامی*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- نوربخش، سید محمد، *تلویحات*، نسخه خطی به شماره ۳۹۳۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- همو، *رساله اعتقادیه*، نسخه خطی به شماره ۷۴۱۰، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- همو، *رساله الهدی*، نسخه خطی به شماره ۳۷۰۲، کتابخانه اسعد افندی استانبول.
- همو، *رساله واردات*، نسخه خطی به شماره ۴۰۵۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- همو، *سواد مکتوب نوربخش به علاءالدوله*، نسخه خطی به شماره ۳۶۵۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- همو، *سواد مکتوب نوربخش در نصیحت مریدان*، نسخه خطی به شماره ۳۸۶۴، کتابخانه ملک.
- همو، *شرح لمعات*، نسخه خطی به شماره ۴۵۵۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- همو، «غزلیات سید محمد نوربخش»، به کوشش مولوی محمد شفیع، ضمیمه نشریه *اورینتل کالج* مگترین، ش ۱، پاکستان، ۱۹۲۵ م.
- همو، *مکتوب به مولانا حسن کرد*، نسخه خطی به شماره ۳۶۵۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- همو، *مکتوب نوربخش به میرزا شاهرخ*، نسخه خطی به شماره ۶۲۲۳، کتابخانه ملک.
- نیکلسن، ر.ا.، *یادداشت‌هایی در باب فصوص الحکم ابن عربی*، مقدمه و ترجمه اوانس اوانسیان، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- هجویری، علی بن عثمان، *کشف المحجوب*، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- همایی، جلال‌الدین، *مولوی نامه*، تهران، ۱۳۷۶ ش.

- Algar, Hamid, "Nurbakhshiyya", *Encyclopedia of Islam*, 2nd Edition, Leiden, 1995.
- Chittick, William C., *Ibn 'Arabi Heir to the Prophets*, Oxford, 2005.
- Idem, *The Sufi Path of Knowledge, Ibn 'Arabi Metaphysics of Imagination*, USA, 1989.
- Jalali Sheyjani, Jamshid, "Muhammad Nurbakhsh's Risāla-yi Mi'rājiya: Critical Edition", *Ishraq Islamic Philosophy Yearbook*, no.5, Moscow, 2014.